

برنام‌ها

کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان

رشد والدین همراه با فرزندان

اندیشه‌هایی دربارهٔ رشد پدر و مادر

الین شوئن

مترجم: فرناز فرود

www.saberinbooks.ir

سرشناسه:
عنوان و پدیدآور: رشد والدین همراه با فرزندان: اندیشه‌هایی درباره رشد پدر و مادر / الین شوئن؛
مترجم فرناز فرود.

مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
فروبیست:
شابک:
وضعیت فهرست‌نویسی:
یادداشت: عنوان اصلی: Growing with your child: reflections on parent development, 1996
موضوع:
شناسه افزودن:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:
تهران: صابرین، کتابهای دانه، ۱۳۹۲.
۲۷۶ ص.
کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان
۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۵-۶۰-۵
فیبا
رفتار والدین، والدین و کودک
فرو، فرناز، ۱۳۳۳ - مترجم
HQ ۷۵۵ / ۸ / ۵ ر ۹ ش ۱۳۹۲
۶۳۹/۱
۳۳۴۵۰۵۱



کتابهای دانه

مؤسسه انتشارات صابرین ۸۸۹۶۸۸۹۰

رشد والدین همراه با فرزندان
الین شوئن

مترجم	فرناز فرود
ویراستار	یلاد میرمحمدصادقی
اجرای طرح جلد	نرگس محمدی
تعداد	۳۰۰۰
چاپ اول	۱۳۹۲
حروفچینی و صفحه‌آرایی	فاطمه بابایی
لیتوگرافی	پژیه گراور
چاپ جلد	اکسیر
چاپ متن و صحافی	پژمان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۵-۶۰-۵

ISBN: 978-964-2785-60-5

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

آه، فرانکلین کوچولو! شادی او از دیدن من، قلبم را مانند یک شقایق دریایی به باز و بسته شدن داداشت. هرگز تصور نمی‌کردم بتوانم کسی را تا این اندازه دوست بدارم... ای کاش در انبوه کتاب‌های مربوط به رشد کودک، کتابی دربارهٔ مراحل رشد پدر و مادر نیز یافت می‌شد.

- لاری کالوین^۲، خدا حافظی بدون ترک کردن.^۳

به دنیا آمده‌ایم تا یاد بگیریم باشعورتر و مهربان‌تر شویم و رشد کنیم؛ اما اگر از پیش، سرانجام را بدانیم، چگونه می‌توانیم یاد بگیریم یا رشد کنیم؟

- ایساک باشویس سینگر.^۴

1. Franklin

2. Laurie Colwin

3. Goodbye Without Leaving

4. Isaac Bashevis Singer

فهرست مطالب

۷	 سخن ناشر
۹	 مقدمه
	فصل ۱. بیشتر از جبهه غذای جانانان: مادری و پدری، فرصت‌هایی
۲۸	 مساوی برای رشد
۴۸	فصل ۲. نه فقط از کرم به پروانه: فرآیند رشد از طریق مادری و پدری
۷۴	فصل ۳. سرشت معنوی مادری و پدری
۹۶	فصل ۴. سرشت التیام‌بخشی مادری و پدری
۱۲۶	فصل ۵. خلاقیت: تقویت قدرت ابراز وجود در نتیجه پرورش فرزند
	فصل ۶. چگونه فرزندانمان می‌توانند کار و شوره کارکردنمان را بهبود
۱۵۵	 بیخشند
	فصل ۷. «نمی‌توانم گریه را زنده کنم!»: تأثیر پرورش فرزند بر نگاه
۱۹۳	 ما به خودمان و جهان
۲۲۷	فصل ۸. رشد زندگی مشترک در نتیجه پرورش فرزند
۲۵۱	فصل ۹. تأثیرهای ماندگار
۲۶۸	فصل ۱۰. از شکوفایی تا توانمندی پدر و مادر

خواننده محترم، کتابی که پیش روی دارید، یک جلد از کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان است.

کتاب‌های این مجموعه با وجود ارتباط موضوعی، هرکدام از نظر مطلب، مستقل هستند. آمادگی برای زایمان، روش‌های صحیح شیردادن، تولد فرزند دوم، نقش پدر در تربیت کودک، پرورش کودک تیزهوش، آموختن به کودکان درباره خدا، سلامت جنسی در کودکان و نوجوانان، پرورش فرزندان امیدوار و موفق، کلیدهای رفتار با نوجوانان و نیز مطالب متنوع و جالب دیگری که به روش‌ها و مشکلات تربیتی کودکان و نوجوانان تا سن بلوغ می‌پردازند، موضوع کتاب‌های این مجموعه را تشکیل می‌دهند.

روش نویسندگان این کتاب‌ها، آموزش شیوه‌های عملی به والدین است. در نتیجه، هر کتاب از فصل‌های متعددی تشکیل شده است که هر فصل به توضیح یک روش کلیدی می‌پردازد. مجموعه کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان، علاوه بر پشتوانه علمی و معتبر خود، از زبانی ساده برای توضیح مطالب و انتقال آن‌ها به خواننده استفاده کرده است که برای عموم مادران و پدران جوان قابل استفاده خواهد بود.

شادی، غم و ترس پدرها و مادرها پنهانی است: اولی را نمی‌توانند ابراز کنند و بقیه را ابراز نمی‌کنند.
- فرانسیس بیکن^۱ درباره پدر و مادرها و فرزندان^۲، حدود ۱۶۲۵.

ببینید، بچه‌دار شدن... همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد. با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست.
- جک نیکلسن^۳.

می‌خواهم موضوعی را بگویم که به هیچ وجه شگفت‌آور نیست و شاید حتی پیش‌پا افتاده باشد. با این همه، هر وقت به آن فکر می‌کنم، شگفت‌زده می‌شوم و به‌منظرم کاملاً بدیع می‌آید: هرگز کاری نکرده‌ام که اندازه بزرگ کردن فرزند، رضایت‌بخش باشد.

تا همین پنج سال و یازده ماه پیش - یعنی پیش از تولد پسر من - اگر کسی به من می‌گفت چنین احساسی خواهم داشت، حرفش را باور نمی‌کردم. درست پنج سال و یازده ماه پیش، درحالی‌که خودم و جنین نه‌ماهه توی شکمم را به مهمانی رساندم، یکی از دوستان صمیمی‌ام که پروفیسور

1. Francis Bacon

2. Of Parents and Children

3. Jack Nicholson

باستان‌شناسی است، با همان کنجکاوی خاص کندوکاو کتیبه‌های باستانی از من پرسید دربارهٔ دگردیسی قریب‌الوقوع به عنوان کسی که می‌تواند روز مادر، کارت تبریک هدیه بگیرد، چه احساسی دارم. او گفت: «فکر می‌کنی کدام رضایت‌بخش‌تر است؟ کتاب‌هایی که نوشته‌ای یا بچه دار شدن؟»

برای من - که در آن هنگام بیست کیلو اضافه وزن داشتم، تاندون پای چپم زیر بار آن همه وزن، ملتهب شده بود، تازه از جراحی ریشهٔ دندان، که به نظر خودم به علت حاملگی بود، جان سالم به در برده بودم و ناگهان متوجه شده بودم دیگر هرگز تنها نخواهم بود - پاسخ دادن به آن پرسش، کار ساده‌ای بود. شکی نداشتم که نوشتن کتاب به مراتب رضایت‌بخش‌تر است. به هر حال، نوشتن به تفکر نیاز داشت، اما بچه دار شدن کار فوق‌العاده‌ای به نظر نمی‌رسید. بتی فرایدن^۱ در کتاب عارف مؤنث^۲ - که آن را در پاسخ به مارگارت مید^۳ نوشته است، می‌گوید: «آدم دلش می‌خواهد بگوید: 'خب که چی؟ به دنیا آمدمی. حامله شدمی. بچه دار شدمی. بچه‌ات هم بزرگ می‌شود.'»

چند وقت بعد که روی تخت بیمارستان دراز کشیده بودم و جاناناتان در آغوشم غان‌وغون می‌کرد، یاد آن استاد افتادم و به سوال او، جواب خودم و نادانی‌ام فکر کردم.

موضوع این کتاب، شیوهٔ پرورش فرزندان نیست. بلکه این است که بزرگ کردن فرزندان چگونه ما، شیوهٔ برخورد، رفتار، شخصیت، هدف‌ها و نگرشمان دربارهٔ خودمان و جهان را با ظرافت یا به نحو شگفت‌انگیزی، آگاهانه یا ناآگاهانه تغییر می‌دهد؛ موضوع این است که چگونه بزرگ کردن فرزندان، موجب رشدمان می‌شود تا در نتیجه

1. Betty Friedan

2. The Feminine Mystique

3. Margaret Mead

ابن فرآیند بلوغ، بتوانیم رشد فرزندانمان را بهتر هدایت کنیم. این شناخت، حاصل رشد خودم و کاوش در قلمروی روانی‌ای است که اگر بچه‌دار نشده بودم، از وجودش بی‌خبر می‌ماندم.

منظورم این نیست که پدرومادر بودن، بستری ناشناخته و بررسی نشده است؛ البته که در این باره کارهای بسیاری انجام شده است. در نشریه‌های علمی، مجله‌ها و روزنامه‌ها، کتاب‌های غیرداستانی و داستانی، برنامه‌های خبری، سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌ها، پدرومادری - پیروزی‌ها، شکست‌ها، تاریخ، آینده، هنجارها و لغزش‌های آن‌ها - توسط نویسندگان و دانشمندانی که اکثراً، خود، پدر یا مادر هستند، بررسی و به نمایش گذاشته شده است. شاید گمان کنید تاکنون همه زیربوم‌های پدرومادری، بررسی و شرح داده و حتی در قالب فیلم و نمایشنامه عرضه شده است. من نیز همین فکر را داشتم، تا آنکه سعی کردم بفهمم در نتیجه بچه‌دار شدن دستخوش چه تغییراتی شده‌ام. و با کمال تعجب، یافته‌هایم گواه اندکی بر تغییرهایی بود که در خودم تجربه می‌کردم.

بیشتر آثار علمی و ژورنالیستی درباره پدرومادری بر تأثیری که پدرومادرها بر فرزندان دارند، متمرکز است؛ و بیشتر آثار داستانی این حوزه، یا نگاه کودک به پدرومادر را زیر ذره‌بین می‌برد، یا بازهم تأثیر پدرومادر بر کودک را شرح می‌دهد. یک استثنا در این جهت‌گیری، وجود پژوهش‌هایی فراوان در زمینه تغییرهای زیست‌شناختی در مادران است؛ اما موضوعی که در واقع در جست‌وجویش بودم - و به گمانم می‌توان آن را این‌طور خلاصه کرد: «پرورش فرزند به منزله نیرویی موثر در رشد بزرگسالان» - چنان نایاب بود که هر یافته‌ام در این باب به غنیمتی می‌مانست.

به‌ویژه یکی از این «غنیمت‌ها» برایم بسیار باارزش بود: کتاب وزین و

بی نظیر پدر و مادری: روان شناسی و آسیب شناسی روانی^۱، تدوین جیمز آنتونی^۲ و ترز بندک^۳. با نگاهی به فهرست این کتاب، بخش هایی با این عنوان ها دیدم: پدر و مادر بودن در چرخه زندگی، واکنش های پدر و مادر به کودک ادیپی^۴ و تأثیر دوره نهفتگی فرزند بر پدر و مادر. فکر کردم: «خودش است! رگه کمیابی از تحقیقات حوزه پدر و مادری!» درست همین است. وقتی این کتاب در ۱۹۷۰ منتشر شد، بی مانند بود. هنوز هم منحصربه فرد و منبع اصلی اطلاعات بچه داری از دیدگاه پدر و مادر است. اما از آنجا که عمدتاً با رویکردی نظری نوشته شده است، چه همان اندازه که به سؤال هلم پاسخ داد، سؤال هایی بدون پاسخ برایم گذاشت. (مطلب های عملی و خودمانی کجاست؟ کسی این نظریه ها را در عمل دیده است؟ احساس ها، واکنش ها، مشاهده ها و تجربه های شخصی پدر و مادرها کجاست؟)

در پژوهش های برجسته مربوط به رشد بزرگسالان، سازگاری با زندگی^۵ اثر جرج ویلنت^۶، فصل های زندگی یک مرد^۷ اثر دانیل لوینسن^۸ و گذرها^۹ اثر گیل شیپی^{۱۰}، در حجمی بسیار ناچیز به موضوع پدر و مادری پرداخته شده است. جالب اینجاست که هر سه کتاب، پس از اثر آنتونی و بندک به بازار آمدند. اثر آنتونی و بندک قاطعانه اثبات کرد: «پدر یا مادر بودن، مهم ترین تعریفی است که یک شخص بچه دار درباره خود دارد» و «هر کودکی به شیوه ای متفاوت دامنه شخصیت پدر و مادرش را گسترش می دهد و احساس هویتشان را تقویت می کند».

1. Parenthood: Its Psychology and Psychopathology

2. E. James Anthony

3. Therese Benedek

4. Oedipal

5. Adaptation to Life

6. George E. Vailant

7. Seasons of a Man's Life

8. Daniel J. Levinson

9. Passages

10. Gail Sheehy

تعجبی نداشت در داستان‌ها، نگاه‌های کوتاه، اما برانگیزنده‌ای را به سرشت پدرومادری بیایم. به یاد دارم چقدر به هیجان آمدم وقتی متوجه شدم در رمان کریمر در برابر کریمر^۱ اثر ایوری کرمن^۲ موضوع اصلی بسیار برجسته‌تر از جنگ بر سر سرپرستی است و این اثر بر بلوغ یافتن تد کریمر^۳، نه فقط در مقام یک والد، که در مقام یک انسان، متمرکز است. او که پس از ترک همسر مجبور می‌شود به‌تنهایی از بیلی^۴، پسر چهارساله‌اش، مراقبت کند، رشد می‌کند. همسرش احساس می‌کند باید خودش را در تنهایی بیابد؛ اما تد در نتیجه بودن با بیلی، خودش را پیدا می‌کند.

کرمن می‌نویسد: «او باور داشت به واسطه کودکش رشد کرده است. او به سبب فرزندش پرمهرتر، پذیراتر و قوی‌تر شده و زندگی را بیشتر تجربه کرده است.»

این جمله ناب، اما بسیار پیچیده توان فرزند را در دگرگون کردن ما، گسترش ابعاد وجودی مان و ژرف کردن درکمان از خودمان و دیگران، بیان می‌کند.

اما تد کریمرهای زندگی واقعی (و همسرانشان) کجا بودند؟ و توضیح‌های مشروح آن‌ها درباره روش‌های کردکان در پرمهرتر کردن، گسترده‌تر کردن، قوی‌تر کردن، مهربان‌تر کردن و پذیراتر کردن پدرومادر در برابر زندگی کجا بودند؟

می‌دانستم گنجینه گسترده بینش‌هایی که در پی‌اش بودم وجود دارد، اما از قرار معلوم در ذهن و قلب میلیون‌ها پدرومادری محبوس مانده بود که هرگز نیاموخته بودند باثبات و عمق به خودشان در آن نقش بنگرند. از خود می‌پرسیدم: «اگر سفر پدرومادری چنین دگرگون‌کننده و برای

1. Kramer vs. Kramer

2. Avery Corman

3. Ted Kramer

4. Billy

وجود و آینده‌مان چنین حقیقی است - و این را براساس تجربه خودم که هنوز در مرحله جنینی سفر بودم، می‌دانستم - پس چرا وارد شدن به جزئیات "پرورش فرزند به منزله نیرویی مؤثر در رشد بزرگسالان" این همه دشوار است؟

....

با مرور زندگی جدیدم در مقام مادر جاناثان^۱ طی یک سال نخست زندگی اش - یا بهتر بگویم با زیور و کردن یادداشت‌هایی که آن سال نوشته بودم - تا اندازه‌ای به پاسخ سؤالم درباره کم‌حرفی شدید پدر و مادرها رسیدم.

یادداشت‌هایم را در «آلبوم نوزاد» نوشته بودم. این آلبوم در صفحه‌صفحه‌اش زیر نقاشی‌هایی که یادآور کتاب داستان‌های دوره ویکتوریا هستند، فضایی کافی به «پدر و مادر جدید» اختصاص داده تا به رسم یادبود، چیزی بنویسند.

از این تلاش کوچک برای برانگیزش پدرها به مشارکت خوشم آمد. دو چیز درباره آلبوم‌های نوزاد بدیهی به نظر می‌رسد: اول اینکه در بیشتر خانواده‌ها فرزند اول بسیار بیشتر از بچه‌های دوم، سوم و بعدی پوشش خبری می‌گیرد، و دوم اینکه معمولاً کار پرکردن آلبوم بر عهده زن‌هاست. شوهرم در گزارش نویسی «ما» در نخستین ماه‌های تولد جاناثان، تنها یک خط سهم دارد: «این فسقلی راستی راستی موندارد!»

اما برگردیم به شکل «آلبوم نوزاد» بچه من: سرصفحه‌ها که با تیتر «انتظار کشیدن» آغاز می‌شوند، هم با قلمی مشخص نوشته شده‌اند و هم بدون چارچوب و کادر. موضوع هم عملی است و هم تخیلی («اولین مسخره‌بازی‌های نوزاد»). انگار به این منظور طراحی شده که هم قدمت تخیل پدر و مادر را پروبال دهد و هم دل‌مشغولی‌های عادی‌ترشان را

«عید چه‌ها آورد» در نظر بگیرد. اما در هیچ‌کجا پدر و مادر تشویق نمی‌شوند تا درباره ویژگی‌هایی که نوزادشان در آن‌ها بیدار کرده است و واکنش‌شان به بچه‌داری بنویسند.

البته، شاید بعضی پدر و مادرها با دیدن این همه صفحه خالی‌ای که در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد، سر شوق بیایند و مطالبی بسیار بیشتر از الگوی خواب بچه یا اولریت‌های مالی‌شان درباره شکل‌گیری فرزند جدیدشان بنویسند؛ اما این خارج از انتظار یا چارچوب طراحی شده «آلبوم نوزاد» است؛ درست به همان اندازه که پیش‌بینی چگونگی پیشرفت مادر یا پدر، خارج از انتظار یا طراحی جامعه است. هنجارهای اجتماعی، ناگهان سر از زمین در نمی‌آورند؛ آن‌ها در نتیجه علاقه‌مندی‌ها، نگرانی‌ها، باورها و رفتارهای - یعنی هنجارهای روانشناختی - افرادی که جامعه را شکل می‌دهند، شکل می‌گیرند.

این همان نکته‌ای است که وردزورت^۱ به صراحت دریافت: «کودک، پدر انسان است». به سخن دیگر، همه ما زنان و مردان، حاصل دوران کودکی مان هستیم؛ و این همان حکمتی است که از طریق آثار زیگموند فروید^۲، پدر شش فرزند در دوره ویکتوریا متداول شد. اگرچه نظریه فروید، چه در زمان حیاتش و چه پس از آن، محل بحث و جدل بوده، اساس روانکاوی جدید باقی مانده است و می‌دانیم که روانکاوی، تأثیر بسزایی بر همه مکتب‌های فکری روان‌شناسی دارد. یکی از باورهای زیربنایی نظریه فروید، این است که شخصیت در آغاز خردسالی شکل می‌گیرد. طول دوران شکل‌گیری شخصیت هنوز بحث‌برانگیز است، اما در اصل فرضیه تردیدی نیست.

بنابراین، کودکی همواره نقطه تمرکز پژوهش‌های حوزه رشد انسان بوده است. حتی در بیشتر نوشته‌هایی که به کاوش پویایی‌شناسانه رابطه

1. Wordsworth

2. Sigmund Freud

میان پدر/مادر و فرزند می‌پردازند، جهت اثرگذاری از پدر و مادر بر فرزند است و نه فرزند بر پدر و مادر. در بررسی رشد بزرگسالان، تأثیر تجربه‌های کودکی، موضوعی بسیار مقدس به شمار می‌آید، اما بیشتر تأکید بر تأثیر کودک درون هریک از ماست تا تأثیر کودکی که احتمالاً با ما زندگی می‌کند.

با این همه، همان‌گونه که خواهیم دید، فروید خود، گاه به‌گاه و از دیدگاه شخصی و همچنین جمعی، دربارهٔ تأثیر روانی پدر و مادری و نیز تغییراتی که با بچه داشتن و بچه بزرگ کردن در ما ایجاد می‌شود، نظریه‌پردازی‌هایی کرده است. او پدر و مادر بودن را در چارچوب نظری‌اش قرار نداده، اما ترزن‌دک و همکارانش در تهیهٔ کتاب پدر و مادری: روان‌شناسی و آسیب‌شناسی روانی، این کار را کردند. اریک اریکسن^۱ نیز که طرح روشن و دقیقش دربارهٔ امکان رشد روانی و بلوغ از لحظهٔ تولد تا پایان سالخوردگی، منبع تحقیق‌های حوزهٔ رشد بزرگسالان شده است، همین کار را کرد.

اگرچه اریکسن پدر و مادری را به‌وضوح یک سرچشمهٔ مهم در رشد شخصی در نظر گرفت، این شناخت خاص به‌طور عمده، در گسترش‌های بعدی تحقیق‌های زمینهٔ رشد، در نظر گرفته نشد.

نوشته‌های اریکسن بی‌هیچ تردید و با گسترهٔ بافتی بی‌همتایی نشان می‌دهد ما هرگز کودکی را کامل پشت سر نمی‌گذاریم. با این همه، او هم‌زمان عمیقاً به این نکته آگاه بود و کوشید خوانندگانش را نیز به آن آگاه کند که: «نسل سالمندتر تا چه اندازه به نسل جوان‌تر نیاز دارد» و همچنین «وابستگی کودکی فقط نیمی از داستان ارتباط و نیاز بشر است». رابرت کلو^۲ در کتاب خود به نام، اریک اریکسن: سیر کارهای او^۳، این موضوع را پی می‌گیرد.

1. Erik Erikson

2. Robert Coles

3. Erik H. Erikson: The Growth of His Work

اریکسن در تدوین نظریه‌هایش دربارهٔ شیوهٔ پیشرفت یا پسرفت، گسترده‌تر شدن یا جمع‌تر شدن، غنی‌تر شدن یا تهی‌تر شدن، شکوفا شدن یا پژمرده شدن هویت فردی در گذر زمان، واژهٔ «زایندگی»^۱ را برای شرح شیوه‌ای برای بودن که از نظر او برای سلامت روانی در بزرگسالی اساسی است، ساخت. او می‌نویسد: «زایندگی به پدرمادری ربط دارد... به برپایی نسل بعد (توسط تولید مثل و ژن)... و علاقه به ایجاد و راهنمایی نسل بعد.»

اما دقیق شرح نمی‌دهد یک شخص «زاینده» چه ویژگی‌هایی دارد یا زایندگی به چه شیوه‌هایی «یکپارچگی» - یعنی «میوه» - بینش اریکسن دربارهٔ سفر زندگی - را پرورش می‌دهد، اما از طرح او مشخص است که در نبود زایندگی، چرخ می‌دهد: «یک احساس فراگیر رکود و بی‌بستگی میان فردی». بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت زایندگی باید تا اندازه‌ای از خودگذشتگی، یعنی توان مقدم شمردن نیازهای کسی دیگر بر نیازهای خود، و احساس مسئولیت نسبت به دیگران و جامعه را دربرداشته باشد. این سوگیری به سمت بیرون، به درون، پرتو می‌افکند و مقصود نهایی همهٔ انسان‌ها - که در این عصر بسیار پرطرفدار شده است - یعنی احساس یکپارچگی و برخورداری از اعتماد به نفس را برآورده می‌سازد. این یکپارچگی از اجزای مهم آن چیزی است که اریکسن به سادگی، آن را سلامت روانی می‌خواند.

اریکسن به خصوص این نکته را می‌افزاید که پاداش زایندگی فقط خاص پدر و مادرها نیست. او می‌نویسد: «اشخاصی هستند که در نتیجهٔ بدشانسی یا به سبب موهبت‌هایی خاص و اصیل در جنبه‌های دیگر زندگی، این پویایی را در رابطه با فرزندان‌شان به کار نمی‌گیرند؛ بلکه خلاقیت و نوع دوستی‌شان را به شیوه‌های دیگر ابراز می‌دارند.»

جالب این است که همین ویژگی، همین اعتراف به وجود امکان زاینده‌گی در همگان، مبنایی شد که برخی از نظریه‌پردازان برجسته در زمینه رشد بزرگسالان و اشخاصی که پس از اریکسن آمدند، اما الزاماً از پیروان او نیستند، تعبیر خود را از زاینده‌گی بر آن بنا نهند. بنابراین، چه در کارهای علمی و چه در نوشته‌های همگانی‌تر دربارهٔ رشد بزرگسالان، این واژه بیشتر به معنای «مربی‌گری» به کار می‌رود تا پدرمادری.

چگونه ممکن است فایده‌های مربی‌گری این قدر بیشتر از فایده‌های پدرمادری - که بی‌تردید نخستین الگوی مربی‌گری و سرمشق «همهٔ شکل‌های خلایق و نوع دوستی» است - جلب توجه کرده باشد؟

باور دارم که پاسخ در موانع فرهنگی که پیش‌تر از آنچه فکر می‌کنیم، در تاریخ معاصر وجود داشته‌اند، نهفته است. دکتر بنجامین اسپاک^۱ در ۱۹۵۰ ضمن سخنرانی در کنفرانس میان‌قرن کاخ سفید دربارهٔ کودکان و جوانان، نگرانی خود را چنین ابراز کرد: «درحالی‌که آموزش به‌طور عمده بر جهان بیرون از خانه (تجارت، علوم، فن‌آوری، هنر، ارتباطات و سیاست) متمرکز است، به‌سختی ممکن است دختری تصور نکند تنها کارهایی که در این زمینه‌ها باشند در جهان با ارزش به‌شمار می‌آیند. آموزش ما برای پسران نیز به‌هیچ‌وجه اهمیت رضایت از روابط انسانی، زندگی خانوادگی و پرورش فرزندان خوب را در نظر نگرفته است.»

با وجود حرف‌هایی که چه مردان و چه زنان همیشه دربارهٔ شادی پرورش فرزند زده‌اند، وقتی نوبت به ارزیابی جامعه می‌رسد، به‌بزرگ کردن در برابر داشتن شغل، رنگ می‌بازد و دستاوردهای ما در حلال زندگی خصوصی‌مان نسبت به شیوهٔ کسب درآمدمان، در درجهٔ دوم قرار می‌گیرند.

اما وقتی معیار اجتماع را کنار می‌گذاریم و سعی می‌کنیم بنا به

ارزش‌های خود قضاوت کنیم، چه؟ آن وقت، به نظر می‌رسد برتری نظام اخلاقی اشتغال با چیزی دیگر همراه می‌شود؛ چیزی فراتر و گاهی واقعاً آسمانی‌تر، چیزی که به شکل‌های گوناگون در عشق رمانتیک، در ابرازهای خلافت‌انه احساسات (نقاشی و هنر)، در تلاش برای پیشرفت فردی (دویدن، درس خواندن)، در تلاش برای فرار کردن یا فراتر رفتن از محیط پرنش‌مان (مراقبه، یوگا، سفر) در جست‌وجویش هستیم: رضایت درونی. ما در پی این هستیم. اگرچه به نظر می‌رسد پدرمادری می‌تواند یکی از این تلاش‌های شخصی برای رسیدن به شادمانی باشد، اما درواقع برای تعداد چشمگیری از مردم، چنین نیست. فداکاری و مزاحمت‌ها و اختلال‌های مداوم بچه‌داری، معمولاً مانعی بر سر راه وضعی که ترزبندک آن را «تفرد والا» می‌خواند، به شمار می‌آید. منظور بندک از «تفرد والا» کشف این است که چه کسی هستید و چقدر به خود واقعی‌تان نزدیکید. یا به زبان نسلی که به کشف فردیت، موقعیتی عبادت‌گونه داده است، پدر/مادر بودن نمی‌گذارد «سرگرم کار خودتان» باشید.

از نظر مردان و زنان امروزی، فرایند دستیابی به «تفرد والا»، یعنی ایجاد، تعریف و تحقق خویش‌تن تا آنجا که ممکن است، اتفاقی است که یا درون شخص رخ می‌دهد یا خارج از خانه.

این نگرش در هیچ‌جا به اندازه عارف مؤنث، اثر بنی فرایدن، با شور و شوق و هوشمندی بیان نشده است. به خصوص در آنجایی که نویسنده نظریه رشد شخصیت آبراهام مزلو^۱ را تحلیل می‌کند تا به «خودشکوفایی» می‌رسد و سپس با استفاده از این موضوع به عنوان پشتوانه بحث خود، نتیجه می‌گیرد که نقش «زن خانه‌دار - مادر - وسیله شهوت‌رانی»، جلوی رشد زنان را گرفته است. طی سی سالی که از چاپ عارف مؤنث می‌گذرد، این فکر که خودشکوفایی برخلاف کار خیریه، از

خانه آغاز نمی‌شود، به شدت در شیوه نگریستن مان به خودمان - چه زن و چه مرد - تنیده شده است. شاید همین نگرش باعث شده است کتاب مرحله دوم^۱ فرایدن که چشم‌انداز سیاسی و اقتصادی بی‌روح و متخاصم با خانواده دهه هشتادی را بررسی می‌کند، با استقبال بسیار کم و جبهه گیری‌هایی گسترده روبه‌رو شود. این کتاب مدعی می‌شود که بله، اگر بدرومادری و خانه‌داری «آزادانه» انتخاب شوند، می‌توانند (برای مردان هم) موجب خودشکوفایی شوند. یک زن شصت‌ساله اهل کنتیکت^۲ که سرخودگی‌اش از دست نیافتن به نوعی بهشت حرفه‌ای به‌اندازه رضایش از بزرگ کردن دو فرزند بسیار موفق - هم از لحاظ حرفه‌ای و هم از لحاظ زاد و ولد - مشهود بود، گفت: «من دیگر از بتی فرایدن خوشم نمی‌آید. او اصولش را زیر پا گذاشته است».

حتی پسر، جاناتان، تشخیص می‌دهد بچه‌داری در سلسله مراتب فعالیت‌هایی که به خودشکوفایی می‌انجامند، در رده پایینی قرار دارد. روزی جاناتان از دوستم، بکا مولدور^۳ پرسید «شغلش» چیست. بکا پاسخ داد: «من مادر هستم» و جاناتان که محصول تربیت خانوادگی و کودستانی رها از تعصب جنسی است، به سرعت گفت: «نه، منظورم شغل واقعی‌تان است».

عجیب آنکه آبراهام مزلو، برخلاف فرایدن در دوره عارف مؤنث، با در نظر گرفتن چارچوب‌هایی که امکان خودشکوفایی در آن‌ها وجود دارد، اعلام نکرد که خانه (یا درواقع کاری که شخص برای نگهداری خانه انجام می‌دهد و بزرگ کردن بچه که در خانه رخ می‌دهد) خارج از چارچوب یا عملاً محدودکننده است.

برای نمونه، هنگام اکتشاف «خلاقیت در اشخاص خودشکوف»

1. The Second Stage

2. Connecticut

3. Becka Moldover

اعتراف کرد: «من ناآگاهانه فرض را بر این گذاشته بودم که خلاقیت، امتیاز ویژه اشخاصی حرفه‌ای و خاص است»، اما برخی از اشخاص مورد بررسی او، متقاعدش کردند که چنین نیست.

او به‌طور مشخص از زنی حرف می‌زند که «بی‌سواد، فقیر، خانه‌دار و مادری تمام‌وقت بود که هیچ‌کدام از کارهای خلاقانه متعارف را انجام نمی‌داد و با این همه آشپز، مادر، همسر و خانه‌داری بی‌نظیر بود. اگرچه پول اندکی داشت، خانه‌اش همیشه زیبا بود. میزبانی بی‌نقص بود. ناهار و شامی که تهیه می‌کرد در حد ضیافت بود. سلیقه‌اش در پارچه، نقره، بلور، ظروف و مبلمان، هیچ‌کم نداشت. او در همه این زمینه‌ها اصیل، نوآور، بی‌آلایش، شگفت‌انگیز و متکرر بود. چاره‌ای نداشتم جز آنکه او را خلاق بنامم. از او و اشخاص دیگری مانند او آموختم که یک سوپ درجه یک خلاقانه‌تر از یک نقاشی درجه دو است و به‌طور کلی آشپزی، بچه‌داری یا خانه‌داری می‌تواند کاری خلاقانه باشد، اما نه الزاماً سفالگری؛ سفالگری می‌تواند غیرخلاقانه باشد.»

مزلو در ۱۹۶۸، دو سال پیش از مرگش، به مصاحبه‌گر روان‌شناسی امروز^۱ گفت: «تجربه‌های آموزشی بزرگ زندگی‌ام ... به من آموختند چه نوع انسانی هستم. تجربه‌هایی داشتم که مرا کسودتر و تواناتر کردند. روانکاوی برایم موضوع مهمی بود. و ازدواج کردن ازدواج مانند دانشگاه است. همچنین بچه‌دار شدن. پدر شدن، کل زندگی‌ام را دگرگون کرد. چنان‌که گویی با کشف و شهود به من درس می‌داد.»

این کتاب حاصل سرگذشت‌ها، فکرها و حکمت زنان و مردان فراوانی است که تلاش کرده‌اند پدر و مادری‌شان را برایم تعریف کنند و شرح دهند پدر/مادر بودن و رشد کردن در مقام پدر و مادر چگونه وجودشان را دگرگون کرده است. بیشترشان در محل زندگی من، کتیکت،

زندگی می‌کنند. دوست داشتم به جاهای دیگر سفر کنم و با پدر و مادرهایی که در مکان‌های جغرافیایی دیگری هستند نیز گفت‌وگو کنم، اما یک اثر عمدهٔ بچه‌دار شدن بر زندگی‌ام، که خیلی زود و در ابتدای پژوهش متوجهش شدم، این است که دوست ندارم زیاد از لحاظ جغرافیایی دور شوم.

همان‌گونه که پسرمان انگیزهٔ این کتاب بود، محدوده‌هایش را هم خودش تعریف کرد. بچه‌داری چنین است، درحالی‌که ما را گسترده‌تر می‌کند، هم‌زمان محدودترمان نیز می‌کند. همیشه این ضرب‌المثل اسپانیایی را دوست داشتم: «زندگی کوتاه اما گسترده است». حالا، با اضافه کردن مادری به مخلوط خودم، به‌جای «گسترده»، «عمیق» را می‌نشانم.

البته هرچه تعداد پدر و مادرهایی که با آن‌ها گفت‌وگو کردم، بیشتر شد، موقعیت جغرافیایی، کم‌اهمیت‌تر به نظر رسید. زمینه‌ای که واقعاً دوست داشتم بکاوم - «قلمروی پرورش فرزند» که کابل پرونت^۱ در کتاب بی‌نظیر خود، پدر پرورنده^۲، آن را به‌زیبایی وصف کرده است - زمینهٔ مشترک ما بود.

برای اطمینان بیشتر از رزالی استریت^۳، سرپرست پرنت اکشن^۴ و شخصی که مدام در سفر یا پشت تلفن است و به نگرانی‌های پدر و مادرها پاسخ می‌دهد، سؤال کردم. به نظر او پدر و مادرهای همه‌جا شبیه به هم هستند و به‌خصوص همگی به وقت بیشتر، پول بیشتر و اطلاعات بیشتر نیاز دارند (آن‌ها همیشه نگرانند: «آیا وقتی می‌خواستم یک کودکستان خوب پیدا کنم سؤال‌های درستی پرسیدم؟» و «آیا استفاده از توالت را به بچه‌ام درست یاد داده‌ام؟») و البته به چیزی که من آن را «شوق بیشتر» می‌خوانم. چیزی که اگر رسانه‌ها، مدرسه‌ها و به‌طور کلی جامعه احترام

1. Kyle Pruett

2. The nurturing Father

3. Rosalie Streett

4. Parent Action

بیشتری برای نقش «پدر/مادر» قائل بود، می‌توانستند کسب کنند. در قلمروی پرورش، مرزهای اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی، آموزشی، مذهبی و قومی ذوب می‌شوند. به یاد دارم یکی از روش‌هایی که باریارا والترز^۱ در کتابش، چگونه تقریباً با همه درباره تقریباً همه چیز حرف می‌زنیم^۲، که در ابتدای دهه ۱۹۷۰ به چاپ رسید، توصیه می‌کند، این است که از مردم درباره فرزندانشان پرسید. واقعاً مؤثر است. همیشه مؤثر بوده است و همیشه نیز خواهد بود. در هر سطحی از گفت‌وگو، چه تدارکاتی باشد و چه اصالت و جود، فارغ از آنکه دو طرف گفت‌وگو از دو طبقه سیاسی یا فرهنگی متفاوت باشند، اگر پدر یا مادر باشند، بچه‌داشتن، آن‌ها را به هم نزدیک می‌کند. پدر و مادری یک تجربه مشترک جهانی است.

شاید اشخاصی که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنم، از بخش‌های گوناگون کشور نباشند، اما از سطح‌های متفاوت اجتماعی - اقتصادی می‌آیند و شغل‌ها، نژادها و مذهب‌هایی گوناگون دارند. من با مادران و پدران، زوج‌ها و تک‌والدها و با پدر و مادرهای طبیعی یا آن‌هایی که کودکان را به فرزندی قبول کرده‌اند؛ حرف زدم. نکته مشترک همه آن‌ها به غیر از بچه‌داشتن و پیش از آنکه حتی در نظر بگیرم در مقام پدر و مادر کدام محتویات ذهنی‌شان را در میان خواهند گذاشت، این بود که همه‌شان با نهایت توانشان به فرزندانشان رسیدگی می‌کنند. آن‌ها به وظیفه‌شان عمل می‌کنند و ناکارآمد نیستند. آن‌ها به اندازه شغلشان و گاه بیشتر به فرزندانشان متعهد هستند.

برای آن‌ها پدر و مادر بودن بی‌تردید سرچشمه رضایت شخصی است؛ حتی اگر همیشه به آن آگاه نباشند، حتی اگر احساس‌هایشان طی

1. Barbara Walters

2. How to Talk with Practically Everyone About Practically Everything

یک روز عادی بیشتر از فشار سرچشمه بگیرد تا رضایت. خلاصه، اگر بخواهم عبارتی را از برونو بتلهایم^۱ وام بگیرم (که او خود آن را از روانکاو بریتانیایی، وینیکات^۲ گرفته است)، آن‌ها پدرموادریهای «رضایت‌بخش» هستند. نه اینکه بی‌نقص باشند، اما به اندازه کافی خوبند. و این کافی بودن بر طبق معیار خودشان است، نه معیار من یا هر کس دیگری.

بنابراین، در این صفحه‌ها مطلب ناراحت‌کننده‌ای وجود ندارد. هیچ پدرمادری که پاسخ‌هایشان به بچه‌داری زیانبار یا حتی منفی‌تر باشد، هیچ سرپرست خانواده‌ای که بی‌توجهی‌اش به گفته سو میلر^۳ «بر عشقش بچربد» را نخوراند دید.

گرایش دانشمندان روزنامه‌نگاران، داستان‌نویسان و فیلمسازان به تمرکز بر شرایط غیرطبیعی (همه چیزهایی که امکان دارد برای خانواده‌ها نادرست باشد)، اغلب می‌تواند مانع از دیدن این شود که خیلی چیزها درست است. میلیون‌ها پدرمادر سعی دارند به‌ترینی را که می‌توانند، انجام دهند. بچه‌داری آن‌ها و رشد فرزندانشان برایشان فعالیت‌هایی «عادی و طبیعی» محسوب می‌شود.

واکنش‌های این پدرموادرها به پدرمادری برام جالب بوده است. بررسی روان و رفتار غیرطبیعی، اغلب ذهن ما را درباره روان و رفتار کلی انسان روشن می‌کند. بررسی موارد طبیعی (کاری که بسیار کمتر انجام شده است)، همیشه ذهنمان را روشن می‌کند. تماشای زندگی آن‌هایی که خوب عمل می‌کنند (برای نمونه، تلاش برای در نظر گرفتن انعطاف‌پذیری برخی بازماندگان جنگ یا واقعه‌ای ناگوار، به جای آسیب‌پذیری تعدادی دیگر)، معمولاً روش‌هایی را نمایان می‌سازد که برای اشخاصی که به اندازه کافی کارآمد نیستند، مفید واقع می‌شود.

آبراهام جاشوا هشل^۱، فیلسوف بزرگ، نوشته است ملاک اندازه گیری کیفیت یک فرهنگ، نباید «بیان» آن (کتاب‌ها، دانشگاه‌ها، موفقیت‌های هنری و اکتشاف‌های علمی) باشد، بلکه باید «وجود به خودی خود» (زندگی روزانه جمع مردم و نه فقط یکایک افراد) باشد. برای هر فردی که تلاش می‌کند تا فرزندان خوبی بزرگ کند، بچه داری همیشه مرکز «وجود به خودی خود» بوده است و خواهد بود.

اما همه نمی‌توانند مادر و پدری رضایت‌بخش بشوند، نه برای اینکه بی‌توجه یا بی‌خیالند، بلکه چون جامعه از تلاش‌هایشان حمایت نمی‌کند. تا وقتی مکان‌های مناسبی برای مراقبت صبح تا شب یا بعد از ساعات مدرسه برای بچه‌ها نداشته باشیم، تا وقتی برنامه‌های جمعی مناسبی برای مرخصی پدر و مادرها یا مراقبت بهداشتی یا همه خدمات لازم برای جلوگیری از عقب افتادگی پدر و مادرها و فرزندان نداشته باشیم، پدر و مادرهای رضایت‌بخش چندان نمی‌خواهیم داشت. تا وقتی آموزگاران، مسئولان کودکان، پزشکان متخصص کودک و بیشتر افرادی که سروکارشان با بچه‌هاست، حقوق مناسب نمی‌گیرند و در نتیجه کم‌ارزش به‌شمار می‌آیند (اشخاصی که اسباب بازی، وسایل سرگرمی و محصولات دیگر را برای کودکان تولید می‌کنند، استنایند، این بازار بسیار سودآور است!) این نابسامانی ادامه خواهد یافت. این نابسامانی تا وقتی جامعه ما برای آنچه در بازار تولید می‌کنیم از آنچه در زندگی روزانه مان تولید می‌کنیم، ارزشی بیشتر قائل است، ادامه خواهد یافت.

از طریق بررسی معنای پدر و مادری و تغییراتی که در مسیر زندگی مان ایجاد کرده است، فهمیده‌ام موفقیت درازمدت واقعی برای یکایک افراد و جامعه‌مان به این بستگی دارد که بتوانیم دستاوردهای روزمره زندگی معمولی را به اندازه دستاوردهای جهانی مان با ارزش بشماریم. قدر آنچه

را می‌دانیم برایمان از همه باارزش‌تر است، بدانیم و در مسیری زندگی کنیم که ما را پیش می‌برد.

استیون مارانز^۱، یک روانکاو متخصص کودکان بااستعداد، روزی به من گفت برای درک رفتار کودکان خردسال، پدر و مادر باید «یاد بگیرند به موسیقی گوش کنند، نه کلمه‌ها». فکر می‌کنم اگر می‌خواهیم خود را بهتر در مقام پدر و مادر درک کنیم، باید این توجه را برعکس کنیم. ما هم اکنون موسیقی را می‌شناسیم، اما لازم است بر آن کلام بگذاریم. این کتاب، تلاشی است به منظور آغاز این فرآیند.